

## درباره زندگی رفیق شهید میر هادی کابلی، عضو مرکزیت چریکهای فدایی خلق ایران



چریک فدایی خلق، رفیق میر هادی کابلی در بابل در یک خانواده کارگری دنیا آمد، پدرش در کارخانه نساجی بهشهر کار می کرد و با دستمزد ناچیزی که می گرفت مخارج خانواده اش را بسختی تامین می نمود. شرایط سخت زندگی و عدم تکافوی دستمزد پدر برای اداره خانواده باعث شد، رفیق هادی نیز مدتی به عنوان کارگر، در کارخانه نساجی در بهشهر کار کند. در عین حال او درس می خواند و به همین دلیل پس از اتمام دوره دبیرستان و اخذ دیپلم، معلم روستاهای گیلان گردید. کار در کارخانه، زندگی در میان کارگران و روستائیان زحمتکش از رفیق هادی عنصری مجرب و کارآمد ساخت. با آغاز جنبش مسلحانه توسط چریکهای فدایی خلق، شهر بابل که رفیق هادی دوره نوجوانی اش را در آن می گذراند، کاملاً سیاسی شده و سمپاتی نسبت به چریکهای فدایی خلق و مبارزه خونین و انقلابی آنان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در میان اهالی شهر گسترش زیادی یافته بود. بخصوص زندگی انقلابی چریک فدائی خلق، رفیق عباس کابلی که پسر عموی رفیق هادی بود تاثیر زیادی بر او گذاشت. شور و شوق او به مبارزه و مجموعه خصال برجسته و انقلابی اش باعث آن شد که در سال ۵۳ با چریکهای فدائی خلق ارتباط برقرار کرده و تمام زندگی خود را وقف رهائی طبقه کارگر و آزادی خلق های تحت ستم بنماید. در این زمان او در ارتباط با مسئول سازمانی خود رفیق شهید عبدالله سعیدی بیدختی، در حالی که زندگی علنی داشت با تمام انرژی در جهت پیشبرد اهداف سازمان فعالیت می کرد. از آن جایی که در شرایط سرکوب و خفقان شاهنشاهی چریکهای فدایی خلق به طور روزمره در جدال با دیکتاتوری شاه بودند، در جریان مبارزه، رفیق هادی نیز در سال ۵۴ توسط ساواک جهنمی شاه دستگیر شد.

رفیق هادی در زیر شکنجه، مقاومتی زبانزد از خود نشان داد و علیرغم شکنجه های وحشیانه ساواک، در ارتباط با حفظ اسرارش، همچنان مهر سکوت بر لبانش زد. او که از دل زحمتکشان برخاسته بود، او که تمام زندگیش را در میان آنان بسر برده بود، او که با گوشت و پوست خود رنج دهقانان و کارگران را لمس کرده بود، او که با همه وجود به آرمان طبقه کارگر ایمان داشت بحق نمی توانست در مقابل ساواک دژخیم، اسرار سازمانی این خلق را افشاء و به آنها پشت نماید. رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و دستگاه جهنمی اش، ساواک، بیهوده تلاش می کردند با تشدید آزار و شکنجه، این فرزند صدیق خلق و یار واقعی زحمتکشانش را به افشای اسرار سازمانی اش

و ادار نمایند، از شلاق گرفته تا شوک های الکتریکی، از آویزان کردن های طولانی تا سلول های انفرادی درازمدت و ... علیه او به کار گرفته شد، اما هیچ کدام نتوانست در روحیه رزمنده وی کوچکترین خللی وارد نماید. آخر رفیق هادی شور انقلابی و کینه به دشمن را با خصائل چریک فدائی و با پرنسیپ های آن در مکتب رفقائی چون عباس کابلی ها، سیروس و فرخ سپهری ها، سعیدی ها و ... آموخته بود و نمی توانست چنین نیز نباشد. رفیق هادی در زندان های زمان شاه جنایتکار با توجه به اینکه مدت طولانی یعنی نزدیک به دو سال تحت انواع و اقسام شکنجه ها قرار داشت در میان زندانیان سیاسی آن دوره بعنوان یکی از مقاومترین زندانیان سیاسی چهره ای شناخته شده بود.

بالاخره رفیق میر هادی کابلی (داداشی، عبدالله) در زمستان سال ۵۶ در بیدادگاه های شاه، ابتدا به ۱۵ سال و بعدا با توجه به تغییر فضای سیاسی جامعه به ۸ سال زندان محکوم گشت. شکنجه های وحشیانه و احکام دادگاه های ضد خلقی، بروشنی از عزم رفیق هادی کابلی نسبت به پیروزی خلق در زنجیر و حقانیت راه ظفر نمون طبقه کارگر ایران حکایت می کرد.

برخورد رفیق هادی با زندان هم آموزنده بود. وی زندان را به عنوان آموزشگاه خویش تلقی می نمود و علیرغم محدودیت امکانات زندان از هر فرصتی جهت آموزش خود سود می برد و سرمشقی بود برای سایر مبارزین در بند. وی در امر نقل و انتقال جزوات و رساله های انقلابی که به دور از چشم مسئولین زندان در اختیار مبارزین زندانی قرار داشت، نقش فعالی را ایفاء می نمود و علیرغم این که از بیماری هایی مانند میگرن و کولیت رنج می برد ولی چهره همواره شادابی در زندان بود. او با رفتار خود، شور انقلابی را در میان سایر زندانیان برمی انگیزت به طور کلی رفتار او با سایر رفقای زندانی و برخوردش در حل مشکلات زندان تجلی آن برخورد انقلابی ای بود که وی در زیر شکنجه و در برخورد با ساواک نشان داده بود. بالاخره امواج انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ درهای زندان را گشود و "داداشی" زحمتکشان به همراه دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد گشت. اعتقاد راسخ او به تئوری مبارزه مسلحانه به عنوان تئوری ظفرنمون چریکهای فدائی خلق و دفاع همیشگی اش از این تئوری در زندان باعث آن شد که بلافاصله پس از آزادی از زندان مرز خود را با سازشکاران و فرصت طلبان رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که در چنان شرایط حساسی با پخش ایده های انحرافی و اعمال سازشکارانه خود، توده ها را به کجراه می بردند، مشخص سازد، او جزء اولین رفقای بود که جهت تحقق ایده های راستین چریکهای فدائی خلق به عنوان ایده های انقلابی پرولتاریای ایران، تشکل چریکهای فدائی خلق ایران را از نو سازمان دادند و علیرغم مشکلات و در حالی که از همه طرف در محاصره اپورتونیست ها قرار داشتند به چریکهای فدائی خلق، تعیین سازمانی خود را بخشیدند. در تشکیلات جدید چریکهای فدائی خلق او با برخورداری از خصایل برجسته انقلابی حلال مشکلات بود. در هر کجا مسئولیتی به عهده می گرفت با کاردانی تمام و با شور بی پایان یک چریک فدائی مشکلات را از پیش روی برمی داشت.

رفیق کابلی از قدرت ارتباط گیری بالائی برخوردار بود و با خصال انقلابی، با صراحتش و با طرح شجاعانه کمبودهای سازمان، و با برخوردهای مردمی اش می توانست سریعا با توده های مردم و بخصوص کارگران ستمدیده تماس گرفته و انرژی آنان را در جهت سازمان کانالیزه نماید؛ از این رو بود که در بخش کارگری سازمان عهده دار مسئولیتی خطیر گردید و دیری نپائید که برخی از پیشروترین عناصر کارگری، از جمله کارگران خانه کارگر تهران را به سوی سازمان و ایده های ظفرنمونش جلب نمود. رفیق کابلی از آن جا که در خانواده کارگری بدینا آمده بود و خود مدتی در کارخانه کار کرده بود و خلاصه از آن جا که وجودش با کارگران و زحمتکشانش عجین بود توانست با تلفیق تجارب زندگی با آموخته های دوران فعالیت سازمانی و انقلابی اش راهنمای کارگران

پیشرو گردد و اکثر میتینگ ها و تظاهرات خانه کارگر را به کمک رفقای از جمله رفیق اسد رفیعیان رهبری و سازماندهی نماید.

نقش رفقای ما در پیشبرد مبارزات خانه کارگر تا بدانجا بود که خائنین و فرصت طلبان رخنه کرده در سازمان چریکهای فدایی خلق که چشم دیدن این مبارزات را نداشتند به مقابله با سیاست های سازمان ما در خانه کارگر برخاسته و خشم خود را با درج مقاله ای در کار شماره ۳۷ با محکوم نمودن سیاست سازمان ما در این مرکز کارگری و مبارزات پرشوری که در آن جا بوقوع پیوست اعلام نموده و اوج ابتذال و فرصت طلبی خود را به نمایش گذاردند.

رفیق هادی کابلی در پاییز سال ۵۹ به دنبال برخورد تصادفی موتورسیکلتش با ماشین رجایی نخست وزیر وقت، پس از انتقال به بیمارستان، به زندان اوین منتقل گردید و تلاش های ما جهت فرار وی بی ثمر ماند تا وقتی که بعد از چند ماه از زندان آزاد گردید ولی یک پایش برای همیشه می لنگید. گر چه این نقصان برای هر انقلابی پاکباخته ای مانند او رنج آور بود اما هیچگاه در تصمیم و اراده وی خللی وارد نیاورد و او پرشورتر از قبل به کار انقلابی اش ادامه داد .

همه رفقا در آن زمان بیاد دارند که چگونه او در حالی که پایش در گچ قرار گرفته بود و با عصا راه می رفت بیشترین تحرک را در انجام وظایف سازمانی اش از خود نشان می داد. او در جریان انشعاب بی مسما سال ۶۰ با توجه به این که عضو شورای عالی سازمان بود، تلاش بسیار کرد تا از انشعاب جلوگیری نماید و آنگاه که انشعاب واقعیت یافت، قاطعانه با نظرات و روش های منشعبین مرزبندی نمود و با شور و علاقه بی پایان در صد جبران خسارت و ضربات وارده از این انشعاب به سازمان برآمد و بدون این که انشعاب ذره ای در اراده پولادین وی تاثیر بگذارد با شوری دو چندان به فعالیت در سازمان بعد از انشعاب ادامه داد. در این زمان او به دلیل تمامی خصایل مبارزاتی و آگاهی اش به عنوان یکی از رفقای کمیته مرکزی چریکهای فدایی خلق ایران انتخاب شده بود. در جریان ضربات وارده از انشعاب و بلافاصله پس از وسعت گیری حملات سبعمانه رژیم به نیروهای انقلابی در ۳۰ خرداد ۶۰ ، رفیق هادی بیشترین موفقیت را در امر وصل ارتباطات قطع شده و فراهم نمودن امکانات جدید کسب نمود و این در حالی بود که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، سازمان را زیر شدیدترین حملات خود قرار داده بود و در مطبوعات و رادیو و تلویزیون جیره خوار خود، دم از کشف ۵۰ خانه تیمی چریکهای فدایی خلق و دستگیری بیش از ۳۰۰ چریک می زد. در اوائل زمستان ۶۰ رفیق داداشی به کردستان اعزام گردید و در آن جا نیز همان طوری که انتظار می رفت نقش شایسته خود را به عنوان یک فرمانده سیاسی - نظامی ارزنده ایفاء نمود.

رفیق داداشی در عملیات جاده (نقده، ارومیه) که فرماندهی یک دسته از پیشمرگان را به عهده داشت چنان فداکاری و شجاعتی از خود نشان داد که همه رفقا را شیفته خود نمود. چنین فداکاری ها و از خود گذشتگی ها در کنار ده ها خصال انقلابی دیگر در رفیق داداشی باعث آن شده بود که وی در هر کجای کردستان حضور می یافت، مردم او را به عنوان یار صمیمی و وفادار خود بیابند، در منطقه "شهروربان" مهاباد که مدتی مقر سازمان در آن جا قرار داشت او چنان با مردم زحمتکش این منطقه در آمیخته بود که آنها در حل بسیاری از مشکلات خود و حتی در مورد خصوصی ترین امور زندگیشان به رفیق داداشی مراجعه می کردند.

رفیق داداشی را بیاد می آوریم که با چه عزمی در راه وسیعتر کردن هر چه بیشتر پراتیک انقلابی در کردستان شبانه روز به طور خستگی ناپذیر فعالیت می نمود. رفیق داداشی را بیاد می آوریم که در امر آموزش پیشمرگان

علیرغم ضعف جسمی تلاش می کرد، تا هر چه بیشتر بتواند نقش ارزنده اش را در راستای مبارزه مسلحانه توده ای که در کردستان جریان داشت، ایفاء نماید و بالاخره رفیق داداشی در هر کجا که سازمان به کمبود اساسی و مشکلی بر می خورد، در آن جا حاضر بود و سپس داداشی زحمتکشانش را در سازماندهی مجدد چریک شهری در تهران (۱۳۶۱) باز می یابیم که علیرغم مشکلات بزرگی که در مقابل تشکیلات قد علم کرده بود ایستاد و این سازماندهی مجدد را پی ریزی کرد و توانست در مدت کوتاهی وظایف مهمی را که به او سپرده شده بود به انجام رساند. رفیق داداشی به عنوان فرمانده سیاسی - نظامی در شهر، حمله به مقر جاش ها در تهران را سازمان داد و به همراه چند رفیق دیگر، عملیات موفقیت آمیز حمله به مقر مزدوران قیاده موقت را در جاده تهران - کرج انجام داد. انجام این عملیات که در طی آن چندین مزدور کشته و زخمی شدند، بخصوص در آن شرایط اختناق که رژیم با حملات سبعانه خود سعی می کرد روحیه مبارزاتی توده ها را از بین ببرد اهمیت داشت، در عین حال انجام این عملیات نشانگر پیوستگی مبارزات خلق کرد و سایر خلق های ایران بود. بالاخره رفیق کابلی در حین تدارک عمل گروگانگیری سفیر ژاپن که قرار بود به مناسبت سالروز حماسه سیاهکل به اجرا در آید، بر سر یک قرار لو رفته، خود را در محاصره ده ها پاسدار تا بن دندان مسلح یافت ولی رفیق کابلی کسی نبود که مزدوران بتوانند بسادگی او را دستگیر نمایند. علیرغم میلیتاریزه بودن محل قرار، رفیق کابلی شجاعانه اسلحه اش را کشید و چندین مزدور را هدف قرار داد ولی متأسفانه موفق نشد حلقه محاصره را در هم شکند و در حالی که توسط پاسداران ضد خلقی جمهوری اسلامی زخمی گردیده بود، دستگیر شده و روانه شکنجه گاه گردید. مزدوران میک و شیدند تا از پیکر زخمی رفیق اعتراف بگیرند اما رفیق داداشی این بار نیز مانند گذشته اسرار خلق را در سینه اش نگه داشت و مهر سکوت بر لب هایش زد. دشمن ضد خلقی فکر می کرد، می تواند او را در دراز مدت از پای در آورد ولی رفیق داداشی این یار وفادار زحمتکشانش اسرار خلقش را هرگز فاش نمود و دشمن را از دستیابی به هر گونه اسرار سازمانی که همانا اسرار خلقش بود ناکام گذارد و بالاخره در اوائل سال ۶۳ در حالی که ساواک جمهوری اسلامی تمامی شکنجه ها را برویش آزمایش کرده بود در زیر شکنجه جان باخت. او دژخیمان امنیتی جمهوری اسلامی را همچون ساواک زمان شاه وادار نمود که در مقابل یک چریک فدائی خلق به حقارت خویش اعتراف نمایند و به این ترتیب رفیق کابلی با شهادتش، پایبندی خود را به عهدی که با خلق خویش و طبقه تا به آخر انقلابی اش، طبقه کارگر، بسته بود نشان داد. او که به عنوان یک رفیق کبیر، سرافرازی خود را در عرصه های مختلف زندگی مبارزاتی اش نشان داده بود با شهادت قهرمانانه اش در زیر شکنجه سرافرازی یک کمونیست راستین را، یک چریک فدائی خلق را که در راه آزادی خلق و رهایی طبقه کارگر به نبردی بی امان با امپریالیسم و سرمایه داران وابسته برخاسته است به نمایش گذاشت. به این ترتیب طبقه کارگر مبارز ما یکی از رهروان ثابت قدم خود و چریکهای فدایی خلق یکی از اعضای مرکزیت خویش را از دست دادند.

نام رفیق میر هادی کابلی (داداشی) این رفیق صمیمی و فداکار کارگران و همه توده های ستمدیده ایران، به عنوان سمبلی از پاکباخته ترین انقلابیون در تاریخ مبارزاتی خلق هایمان ثبت خواهد شد و یادش الهام بخش تمام مبارزین در پیکار خونین شان علیه امپریالیسم و سگ های زنجیری اش خواهد گردید.

**یاد رفیق میر هادی کابلی، گرامی و راهش پر رهرو باد!**